معرفت شماره 097 - دي 138

تفاوت زن و مرد از منظر روان شناسي و متون ديني

محمّدرضا احمدي

مقدّمه

تاريخچه اين مسئله دست كم 2400 سال سابقه دارد و در نقطه نظرات افلاطون و ارسطو و يونان باستان مي توان آن را پي گيري كرد.

افلاطون در كتاب جمهوريت درباره تفاوت زن و مرد با كمال صراحت، ادعا مي كند كه زنان و مردان داراي استعدادهاي مشابهي هستند و زنان مي توانند همان وظايفي را عهده دار شوند كه مردان بر عهده مي گيرند، و از همان حقوقي بهره مند گردند كه مردان از آن بهره مند هستند. وي در رساله پنجم، درباره امور ذيل بحث كرده است: اشتراك زن و فرزند; اصلاح نژاد و بهبود نسل و محروم كردن بعضي از زنان و مردان از تناسل، و اختصاص دادن تناسل به افرادي كه از خصايص عالي تري برخوردارند; درباره تربيت فرزندان در خارج از محيط خانواده و نيز اختصاص تناسل به سنين معيّني از عمر زن و مرد، كه سنين قوّت و جوشش نيروي حياتي آن ها به شمار مي رود.

افلاطون معتقد است: همان گونه كه به مردان تعليمات جنگي داده مي شود، به زنان نيز بايد داده شود; همان گونه كه مردان در مسابقات ورزشي شركت مي كنند، زنان نيز بايد شركت كنند. در عين حال، وي اعتراف مي كند: زنان از مردان، چه در نيروهاي روحي و دماغي، چه در نيروهاي جسمي ناتوان ترند; يعني تفاوت زن و مرد را از نظر كمّي مي پذيرد، هر چند مخالف تفاوت كيفي آن ها از لحاظ استعدادهاست.

وي معتقد است: استعدادهايي كه در مردان و زنان وجود دارند مثل يكديگرند، منتها زنان در هر رشته اي از رشته ها از مردان ناتوان ترند، ولي اين سبب نمي شود كه هر يك از زن و مرد به كاري غير از ديگري اختصاص داشته باشد.

افلاطون به همين دليل كه زن را از مرد ضعيف تر مي داند، خدا را شكر مي كند كه مرد آفريده شده است، نه زن. او مي گويد: خدا را شكر مي كنم كه يوناني زاييده شدم، نه غير يوناني; آزاد به دنيا آمدم نه برده; مرد آفريده شدم، نه زن.»1

پس از افلاطون، كسي كه آراء و عقايدش از دنياي قديم در دست است، شاگرد وي ارسطوست. ارسطو در كتاب سياست، عقايد خويش را درباره تفاوت زن و مرد اظهار داشته و با عقايد استاد خويش،افلاطون سخت مخالفت كرده است.

ارسطو معتقد است: تفاوت زن و مرد تنها از جنبه كمّي نيست، بلكه از جنبه كيفي نيز اين دو متفاوتند. او مي گويد: نوع استعدادهاي زن و مرد متفاوتند و وظايفي كه قانون خلقت به عهده هر يك از آن ها گذاشته و حقوقي كه براي آن ها خواسته، در قسمت هاي زيادي با هم تفاوت دارند. به عقيده ارسطو، فضايل اخلاقي زن و مرد نيز در بسياري از قسمت ها متفاوتند.

با نگاهي دقيق تر و گسترده تر به فرهنگ ها و تمدن هاي يونان، روم، هند، چين، ژاپن، ايران و مانند آن ها روشن مي شود كه مسئله تفاوت بين زن و مرد، هم در بعد ساختاري و هم در بعد كاركردي، از اهميت زيادي برخوردار بوده و در بسياري از موارد، زن را موجود غير انساني بر مي شمردند و آن را در رديف اموال و دارايي هاي غير انساني خود معرفي مي كردند و تقريباً مي توان گفت: تفكر ارسطويي در بسياري از اين فرهنگ ها و تمدن ها غالب و حكمفرما بود.

در كتب آسماني نيز از اين موضوع سخن به ميان آمده است; از جمله مي توان به تورات، سفر «تكوين»، فصل دوم مراجعه كرد; مثلا، درباره خلقت آدم و حوّا آمده است: خداوند آدم را از خاك زمين خلق كرد و در بيني او از نقش حيات دميد و آدم موجودي زنده شد. خداوند آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آنجا كار كند و از آن نگه داري كند و خداوند به آدم دستور داد: مي تواني از ميوه هر درختي در باغ تناول كني، اما از درخت علم به حق و باطل نبايد تناول كنيد; چون وقتي از آن بخوري حتماً خواهي مرد. خداوند گفت: خوب نيست آدم تنها باشد; من يك يار مناسب براي او خلق مي كنم ... و خداوند او را خواب كرد يكي از دنده هاي او را برداشت و زن را آفريد.2

بنابراين، ماهيت تكويني مرد و زن (آدم و حوا) از نظر عهد عتيق متفاوت است. مرد (حضرت آدم) از خاك آفريده شد و زن (حضرت حوا) از دنده او. ثانياً، زمان خلقت زن تا پس از ورود آدم به بهشت و منع وي از درخت ممنوعه به تعويق افتاد و پيش از آن صحبت از نياز به خلقت زن مطرح نبود و خلقت زن مقدّمه اي براي گناه كردن آدم و هبوط وي از بهشت بود. به عبارت ديگر، به زن به عنوان ابزار و وسيله نگاه شده و موجودي طفيلي تلقّي گرديده است. اين موضوع را در ادامه همين مقال مورد توجه قرار داده و با ذكر روايتي از امام صادق(عليه السلام) به تبيين آن مي پردازيم.

جالب اينجاست كه وقتي به ادامه همين مطلب در سفر تكوين تورات توجه شود، حوّا را عامل اصلي انحراف و گناه حضرت آدم معرفي مي كند. به عبارت ديگر، زن عامل گناه و هبوط آدم تلقّي مي شود; زيرا حضرت حوّا اقرار مي كند كه مار مرا فريب داد و از آن درخت خوردم و به همسرم آدم(عليه السلام) نيز مقداري از آن را دادم.

ديدگاه هاي ارسطو تا دهه 1970 در ميان انديشمندان و صاحبان نظريه، مثل فرانسيس بيكن، دكارت، نيچه و روسو مورد توجه بود و از اين سال به بعد طرفداران نظريه برابرنگرانه به زنان تحت عنوان «نهضت اجتماعي زنان»3و به صورتي برنامه ريزي شده به مخالفت با پيشينيان پرداختند.

نكته قابل توجه اينكه علي رغم شكل گيري «نهضت اجتماعي زنان» با افزايش و تعميق مطالعات پزشكي رواني و اجتماعي، تفاوت هاي فراوان تري بين زن و مرد كشف شده است كه در دنياي قديم، براي محققان و انديشمندان رشته هاي گوناگون ناشناخته بودند. علاوه بر اين، در قديم، تفاوت هاي زن و مرد در چند موضوع خلاصه مي شد و در نهايت تفاوت عمده آن ها را در دو امر كلي «عقل» و «احساسات» مي دانستند، اما امروزه با پيشرفت و تخصصي تر شدن علوم و فناوري جديد، تفاوت هاي بيشتري بين زن و مرد از نظر ساختاري و كاركردي ادعا و گاهي آن ها را اثبات مي كنند و به گونه اي بر اين تفاوت در ساختار و كاركرد تصريح و تأكيد دارند كه برخي براي اين دو جنس دنياي جداگانه اي قايل مي شوند; مثلا، پروفسور ريك، كه سالياني دراز به تحقيق درباره مسائل زنان و مردان پرداخته، بر اين باور است كه دنياي مرد با دنياي زن به طور كلي فرق مي كند و مي گويد: اگر زن نمي تواند مانند مرد فكر كند يا عمل نمايد به اين دليل است كه دنياي آن ها با هم فرق مي كند4 و يا اريك فروم پس از بررسي تفاوت دنياي زن و مرد، مي گويد: زن و مرد مي توانند يكديگر را بفهمند و مكمّل يكديگر باشند، ولي هيچ گاه يكي نمي شوند و اين به علت تفاوت هايي است كه در وجود آن ها نهادينه شده است.5

اشتراك زنومرد در برخورداري از گوهر انساني

اولين پرسش در زمينه تفاوت زن و مرد اين است كه آيا زن و مرد از نظر ماهيت و اصل آفرينش تفاوتي دارند يا نه؟ آيا تفاوت زن و مرد ريشه در تفاوت آن ها در سرشت و طينت شان دارد؟ به عبارت ديگر، آيا آن ها داراي دو طينت و سرشت متفاوتند؟ شكي نيست كه پاسخ به اين سؤال نوع نگرش به زن و مرد را متفاوت خواهد كرد.

درباره خلقت زن و مرد، آيات متعددي وارد شده اند كه شايد مهم ترين و صريح ترين آيه اي كه بتوان به آن استناد كرد آيه اول سوره نساء باشد كه مي فرمايد: (يَا اَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَّفْس وَاحِدَة وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَاوَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالا كَثِيراًوَنِسَاء... .)

قرآن پس از سفارش به تقوا داشتن از پرودگاري كه انسان را خلق كرده است، مي فرمايد: همان پروردگاري كه شما را از نفس واحدي آفريد و همسرش را نيز از همان نفس و ماهيت خلق كرد و از اين دو صنف، مردان و زنان فراواني پديد آمدند.

نكات مورد توجه در اين آيه شريفه:

1. اين آيه تصريح مي كند كه همه انسان ها، اعم از زن و مرد، از «يك نفس» آفريده شده اند. مرحوم طبرسي در اين باره مي فرمايد: مراد از «نفس» در آيه، به اجماع همه مفسّران آدم(عليه السلام)است.6

ادامه آيه نيز قرينه خوبي بر اين حقيقت است، كه فرمود: همسر آن «نفس» را از جنس او قرار داد و از آن دو نفر مردان و زنان فراواني را منتشر ساخت. فخر رازي نيز مي گويد: «اجمعَ المسلمونَ علي انَّ المراد بالنفسِ الواحدةِ هيهُنا هُوَ آدمُ الاّ اَنّه اَنَّثَ الوضعُ علي لفظِ النفس.»7

2. هرچند مصداق «نفس واحده» در اين آيه آدم(عليه السلام)است، ولي به كار بردن واژه «نفس» و انتساب خلقت همه انسان ها به آن «نفس» در واقع نكته مهم ديگري دربر دارد، و آن اينكه جمله افراد بشر، اعم از زن و مرد از يك ريشه و اصل سرچشمه مي گيرند و گوهر آفرينش آن ها به يك گوهر و يك نفس برمي گردد. به هر حال، همه افراد بشر از حضرت آدم سرچشمه مي گيرند و از همان طينتي كه خداوند آدم را آفريد ساير ابناي بشر را خلق كرد. چه زن و چه مرد، همگي از سرشت واحدي آفريده شده اند و همه را «بني آدم» مي گويند.

3. از ادامه آيه كه مي فرمايد: (وَ خَلقَ مِنها زوجَها)، استفاده مي شود كه همسر آدم از ماهيت و جنس خود اوست و هر دو از يك حقيقت برخوردارند. به عبارت ديگر، «مِن» در اين آيه، «نشويه» است، نه براي تبعيض; يعني جفت اين مرد از نوع خود او و همانند اوست.

4. در ادامه آيه مي فرمايد: (وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالا كَثِيراً وَنِسَاء.) اين به روشني دلالت مي كند كه نسل انساني و ريشه همه آدميان به آدم و همسرش برمي گردد و آدميان، چه زن و چه مرد، از يك زن و مرد پديد آمده اند و در تكوّن و رشد و گسترش نسل انساني هر دو صنف زن و مرد نقش دارند. و بر فرض كه حضرت حوّا از ماهيتي ديگر و يا بخش خاصي از وجود حضرت آدم آفريده شده باشد، فرزندان آدم و حوا به يك امر مشترك بين آدم و حوا برمي گردند، نه آنكه فرزندان مؤنث از يك حقيقت به وجود آمده باشند و فرزندان مذكر از حقيقتي و جنسي ديگر.

بنابراين، اگر به توصيف آفرينش زن و مرد در قرآن مراجعه كنيم، درخواهيم يافت كه تفاوتي در ماهيت و سرشت زن و مرد وجود ندارد. قرآن آفرينش نخستين زن و مرد را در قالب يك داستان نقل مي كند; ابتدا خداوند به فرشتگان خبر مي دهد كه مي خواهد در زمين «خليفه» و جانشين قرار دهد،8 سپس چگونگي خلق انسان را بيان مي نمايد9 و پس از آنكه اسماء را به او مي آموزد، با او پيمان مي بندد; پيماني مبني بر دوري از اطاعت و بندگي شيطان.10 آن گاه آدم و همسرش را در بهشت سكونت مي دهد و به او دستوراتي مي دهد.11

اندك توجه در اين آيات روشن مي كند كه در آفرينش زن و مرد هيچ تفاوت و تمايزي يافت نمي شود; زيرا سخن از بشر و انسان و يا آدم به عنوان نماد و نمونه و نماينده نوع انساني است.

سؤال: آيا زن از بخشي از وجود مرد آفريده نشده است؟

برخي با استناد به 3 آيه شريفه قرآن پنداشته اند: خداوند زن را از مرد آفريده، و اين نوعي نقص براي جنس زن است. اين سه آيه، كه در مضمون تقريباً مشتركند، عبارتند از: آيات 1 سوره نساء، 189 سوره اعراف و 6 سوره زمر.

اولين آيه مي فرمايد: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَّفْس وَاحِدَة وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالا كَثِيراً وَنِسَاء...); اي مردم بترسيد از پروردگارتان; آنكه شما را از يك تن بيافريد و از آن تن همسر او را و از آن دو، مردان و زنان بسيار پديد آورد. در اين آيه، «مِن» در «خلقَ مِنها زوجَها» را تبعيضيه گرفته اند.

در جواب، بايد گفت: در اين آيات خداند متعال مي فرمايد: انسان ها از نفس واحدي آفريده شده اند و همسران آن ها نيز از آن نفس آفريده شده اند. در واقع، مراد اين است كه همسران، همتاي و هم جنس آن ها هستند و از آن ها بيگانه نيستند; نه اينكه جزئي از آن ها باشند و يا از آن ها خلق شده باشند.

علّامه طباطبائي نيز در تفسير اين آيه مي فرمايد: ظاهر آيه (وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) اين است كه همسري از نوع مرد آفريد و افراد انساني بازگشت به دو فرد همانند و مشابه دارند. واژه «مِن» در آيه، «نشويه» است; يعني منشأ چيزي را بيان مي كند. اين آيه مانند آيات ديگري است كه به آفرينش زن و مرد پرداخته اند; از قبيل: (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً.) بنابراين، آنچه در برخي تفاسير ذكر شده كه مقصود آيه بيان اين نكته است كه زن از آدم مشتق شده و بعضي از آدم است، طبق برخي روايات، كه خداوند همسر آدم را از دنده او آفريد، سخني بدون دليل است و آيه بر اين مطلب دلالت ندارد.12

از امام صادق(عليه السلام) پرسيده شد: گروهي مي گويند: حوا از دنده چپ آدم آفريده شد. فرمود: خدا از اين نسبت پاك و منزّه است. آيا خداوند توان نداشت براي آدم همسري بيافريند كه از دنده او نباشد تا راهي براي سخن ملامتگران به دست ندهد كه بگويندآدم با خودش ازدواج كرد؟13 نتيجه اينكه قرآن در مقام بيان مشابهت زن و مرد در اصل و ريشه است و وحدت نوعي آن دو را بيان مي كند.

اشتراك زن و مرد در هدف غايي آفرينش

برخي ديگر با استناد به آيه 189 سوره اعراف گفته اند: زن طفيلي مرد است و براي مرد خلق شده; خداوند مي فرمايد: (هُوَالَّذِي خَلَقَكُم مِن نَّفْس وَاحِدَة وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا.)اينان مي پندارند كه در آفرينش انسان، جنس مذكر محور است و چون بقاي اين جنس، متوقّف بر وجود جنس مؤنث است، خداوند او را نيز آفريد. در واقع، زن آفريده شد تا مردان بمانند و به كمالاتي كه شايسته آنان است، برسند. زن به آن دليل مورد توجه قرار گرفته كه مقدّمه وجود مرد است و به عبارت ديگر، وجود طفيلي دارد.

در جواب، بايد گفت: اولا، اين آرامش يك طرفه نيست; بلكه هم براي مرد و هم براي زن چنين آرامشي وجود دارد; همان گونه كه در آيه 21 سوره روم مي فرمايد: (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.)اين آيه مودّت، دوستي و رحمت طرفيني را مطرح كرده و آن را از نشانه هاي پرودگار دانسته است.

ثانياً، واژه «زوج» به دو طرف (مؤنث و مذكر) اطلاق مي شود، به قرينه اينكه در آيات ديگر وقتي سخن از خلقت انسان از يك نفس به ميان مي آيد، مي فرمايد: (وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَها.) در واقع، واژه «زوج» در فرهنگ قرآن، هم به مرد اطلاق مي شود و هم به زن.

ثالثاً، آيه در مقام اين است كه به انسان بگويد: ما براي سود رساندن به انسان همانندهايي آفريديم و با استفاده از وسايل و ابزارهايي كه در اختيار او قرار مي دهيم آنان مي توانند با همراهي يكديگر، به توليد مثل و تكثير نسل اقدام نمايند و به خاطر اين نياز متقابل، كه در هر دو جنس مذكر و مؤنث است، هر يك ميل و كششي براي حركت به سوي ديگري دارد.

علّامه طباطبائي در الميزان مي فرمايد: معناي آيه (خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً) اين است كه براي سود رساندن به شما، از جنس خودتان هماننداني آفريد; چرا كه هر يك از زن و مرد به وسايلي از امر توليد مثل مجهّز است كه با همراهي جنس ديگر، كارش به ثمر مي رسد و با كار هر دو، توليد و تكثير نسل به انجام مي رسد. بر اين اساس، هر يك نقصي دارد و به قرين خود نيازمند است، و از مجموع اين دو، يك واحد تام حاصل مي شود. به خاطر همين نياز و نقص، هر كدام به سمت ديگري حركت مي كند و زماني كه وصلت حاصل گشت، آرام مي گيرد; زيرا هر ناقصي به كمال خود شائق است و هر نيازمندي به چيزي كه رفع نياز كند، ميل دارد. اين همانند ميل جنسي است كه در اين دو قرين نهاده شده است.14

رابعاً، قرينه ديگر كه مراد از (خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَها) يعني از جنس همان «نفس» همسرش را آفريده، آيات ديگري را مي توان ذكر كرد كه «مِن» در آن ها به كار رفته است. شبيه اين آيات كه «نفس» در آن ها به معناي «جنس» استعمال شده، يكي آيه 72 سوره نحل است: (وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً) و ديگري آيه 164 سوره آل عمران كه مي فرمايد: (إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولا مِّنْ أَنفُسِهِمْ) و سوم آيه 128 سوره توبه است كه مي فرمايد: (لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ.)

بنابراين آيه مزبور و آيات شبيه آن نمي خواهند طفيلي بودن زن نسبت به مرد يا فرعي بودن او را بيان كنند و به عبارت ديگر، در صدد بيان فسلفه خلقت زن نيستند. بلكه از نوعي رابطه روحي و حياتي زن و مراد و وابستگي آنان به يكديگر خبر مي دهند.

خلاصه آنكه زن و مرد در ذات و جوهرشان تفاوتي وجود ندارد; يعني زنان و مردان در جوهره انسانيت و خميرمايه رشد و كمال، تفاوتي ندارند، بلكه زن و مرد دو فرد از يك نوع هستند. علّامه طباطبائي در اين زمينه مي فرمايد: مشاهده و تجربه حكم مي كند كه زن و مرد دو فرد از نوع واحد هستند; يعني دو فرد انساني; زيرا تمام آثاري كه در مردان آشكارند، در زنان نيز پيدايند. بروز آثار يك نوع نشان دهنده تحقق خارجي آن نوع است. بلي، ميان اين دو صنف در آثار مشترك، شدت و ضعف وجود دارد، اما اين تفاوت سبب بطلان حقيقت نوع در فرد نيست. از اينجا روشن مي شود كه كمالات فرعي، كه براي يك صنف ميسور است، براي صنف ديگر نيز دست يافتني است; همان گونه كه كمالات معنوي چنين هستند. زيباترين و جامع ترين سخني كه اين مطلب را بيان مي كند، اين آيه قرآن است: (أَنِّي لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِل مِّنكُم مِن ذَكَر أَوْ أُنثَي بَعْضُكُم مِن بَعْض.)15قرآن وقتي از استعدادها و توانمندي هاي انسان سخن مي گويد، آن ها را به صنف خاصي از مرد يا زن اختصاص نداده و همه جا از واژه «انسان»، «ناس» و واژه عام سخن استفاده كرده و هيچ استثنايي در حق زنان يا تفصيلي براي مردان قايل نشده است; همه را در جوهر انسانيت و توانمندي هاي انساني يكسان تلقّي مي كند. در اين زمينه، مي توان به موارد ذيل اشاره كرد: 1. روح الهي;16 2. تسويه و تعديل در خلقت;17 3. ابزارهاي ادراكي;18 4. فطرت الهي;19 5. حمل امانت.20

همان گونه كه از آيات شريفه قرآن استفاده مي شود، در هيچ يك از اين موارد در زمينه توانمندي ها، تفاوتي بين زن و مرد قايل نشده است. بنابراين، اشتراك زن و مرد در گوهر ذات انساني و توانمندي هايي كه به آن ها اشاره شد، مستلزم اين است كه هر يك از زن و مرد از تمامي ويژگي هاي انساني كه در جنس ديگر وجود دارند برخوردار باشد و هر صفتي كه مرد ـ از آن حيث كه انسان است (نه از حيث مذكر بودن) ـ دارا باشد زن نيز دارد و هر صفتي كه زن ـ از آن حيث كه انسان است (نه از حيث مؤنث بودن) ـ دارا باشد مرد نيز دارد.

با توجه به آنچه بيان شد، زن و مرد در برخورداري از گوهر انساني مشترك، تفاوتي ندارند و داراي يك حقيقت و سرشت واحدند. با مراجعه به آيات و روايات خلقت انسان، مي توان اين نكات را استفاده كرد:

1. زن و مرد از يك نوعند.

2. انسانيت محور تقسيم زن و مرد است.

3. زن و مرد هر دو به طور مشترك از روح الهي برخوردارند.

4. آفرينش زنان و مردان و نسل حضرت آدم و حوا از يك جفت انساني صورت گرفته است.

5. از ويژگي هاي سرشتي مشترك مثل فطرت، خداشناسي، سازگاري با دين و معرفت خير و شر اخلاقي برخوردارند.

6. هر دو جنس زن و مرد به طور مشترك مورد تكريم الهي قرار گرفته اند.

7. در استعدادها و قابليت ها، هر دو جنس زن و مرد از استعدادهاي مشتركي همچون استعداد كمال يابي، جاودانگي طلبي، معرفت طلبي، فضيليت خواهي، قرب به خدا، خلافت الهي، انحطاط و سقوط برخوردارند.

تفاوت زن و مرد در ادارك از منظر قرآن

براي اثبات تفاوت ادراكي زن و مرد، به آيه (أَوَ مَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِين) (زخرف: 18) (آيا كسي ]را شريك خدا قرار مي دهند[ كه در زر و زيور پرورش يافته و در مجادله بيانش روشن نيست)استدلال شده است.اين يكي ازآياتي است كه درباره ميل و علاقه شديد زن به زينت مورد استدلال و بحث واقع شده.

علّامه طباطبائي در تفسير اين آيه، مي نويسد: خداوند متعال اين دو صفت (پرورش در زينت و عدم توانايي بر استدلال و محاجّه) را براي زن ذكر كرده; زيرا جنس زن طبيعتاً از احساسات و عواطف سرشاري برخوردار و نيروي تعقّل او در قياس با مرد ضعيف تر است و جنس مرد به عكس اين است. از روشن ترين نشانه هاي عواطف سرشار زن، ميل و گرايش او به زيور و زينت و عدم توانايي و ضعف او در مقام بيان دليل و حجّت است كه مبتني بر نيروي عقلاني است.21

وي از اين آيه وابستگي زياد زن به زيور و زينت را استفاده مي كند و همين را نشانه فزوني عواطف و احساسات در زنان مي داند. او ويژگي اصلي زنان را برخورداري از عواطف و احساسات سرشار و ضعف تعقّل در مقايسه با مرد دانسته و بر اين باور است كه دو صفت در زنان مظهر اين ويژگي هستند: نخست علاقه شديد به زيور و زينت كه از جمله (أَوَ مَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ)استفاده مي شود و دوم عدم توانايي بر بيان مقصود خويش در استدلال و برهان كه جمله (وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِين) بر آن دلالت دارد. وي علت ويژگي دوم را چنين بيان مي كند: «استدلال و برهان نيازمند نيروي عقلاني زياد است كه زنان در مقايسه با مردان، در اين امر ضعيف ترند.»

زن نمي تواند مكنونات خويش ر ا در منازعه ها و مجادله ها بيان و اظهار كند. نه اينكه زن توان احتجاج ندارد يا نيروي استدلالش كم است، بلكه زن منطق و استدلال را به كار مي گيرد، اما قدرت اظهار ندارد. آنچه باعث مي شود زنان نتوانند مكنونات خود را در مقام استدلال و محاجّه بيان كنند و مانع حرف زدن آن ها مي شود، شدت احساسات و عواطف آنان است. احساسات و عواطف شديد زن از ادامه سخن گفتن وي مانع مي شوند. زن با شروع به سخن در مجادله، شديداً دچار احساس شده، گريه مي كند يا سخن در گلويش مي ماند و توان بيان آن را ندارد. بنابراين، با اين تفسير و معنا هماهنگي خوبي بين جمله صدر (أَوَ مَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ) و جمله ذيل (وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِين) برقرار مي شود. در اين صورت، معناي آيه اين است كه شما كساني را شريك خداوند مي پنداريد كه از احساسات و عواطف زيادي برخوردارند و قادر بر بيان مكنونات و مطالب خويش نيستند. اگر «خصام» به معناي «پيكار» باشد، معنا چنين مي شود كه شما كساني را شريك خدا قرار مي دهيد كه داراي احساسات و عواطف شديد هستند، در جنگ و كشمكش هم نمي توانند شركت كنند; چرا كه عاطفه و احساسات زياد با كشتن و دعوا كردن، كه لازمه نزاع است، سازگار نيست.

در نتيجه مي توان گفت:

الف. زنان عواطف و احساسات بيشتري در مقايسه با مردان دارند.

ب. در نزاع هاي لفظي و فيزيكي ضعيف هستند كه اين از عواطف و احساسات بيشتر آنان ناشي شده است.

2. براي استدلال به فزوني درك عقلاني مردان، بسياري از مفسّران به آيه (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَي النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْض وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ)(نساء: 34)، كه بيانگر نقش مديريتي مرد در خانواده است، تمسّك كرده اند. با توجه به اينكه انجام نقش مديريتي در خانواده نيازمند نگرشي منطقي و خردمندانه به قضايا در امور زندگي است، گذاشتن چنين مسئوليتي در كانون خانواده بر عهده مرد، از رجحان نوع مردان در برخورداري از اين نگرش حكايت مي كند.

خلاصه آنكه مفسّران زيادي جمله (بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْض)را، كه بر وجود تفاوت بين زن و مرد دلالت مي كند، بر همين نكته حمل نموده اند. با تكيه بر تحليل حكم مديريت مردان در خانواده، مي توان گفت: از ديدگاه قرآن، بين زن و مرد نوعي تفاوت ادراكي وجود دارد.

در تبيين منشأ اين اختلاف، برخي اصرار دارند كه اين تفاوت از ضعف و كاستي در قدرت ادراكي زنان ناشي مي شود و برخي عوامل ديگري را در آن مؤثر مي دانند.

آيت الله مصباح اين تبيين را مي پذيرند كه تسلّط بر خود، ضبط و مهار عواطف و احساسات، شرط اول تفكر صحيح و سنجش و داوري درست است و زن در اين زمينه آسيب پذيرتر و ناتوان تر است; زيرا شدت عاطفه در زنان مانعي جدّي از نگرش عقلاني به مسئله است، اما مرد چون عواطف ضعيف تري دارد، با سهولت بيشتري مي تواند بر خود تسلّط يابد و با فرو نشاندن گرد و غباري كه عواطف و احساسات برمي انگيزند، به روشني و وضوح واقعيات را ببيند و از سر واقع بيني حكم و داوري كند. به تعبير ديگر، تفكر واقع بينانه و ژرف نگرانه و درست فقط در فضاي خالي از عواطف و احساسات روي مي نمايد. بنابراين، پيش از هر كار، بايد اين عوامل مزاحم را از صحنه خارج كرد. در زن، اين طرد و اخراج با دشواري بسيار صورت مي پذيرد و در مرد، با صعوبت كمتر. اينكه قدرت تعقّل در مرد بيشتر است ناشي از قوّت خود مرد نيست، بلكه معلول صفت دشمنان تعقّل در اوست.22

در واقع، مي توان گفت: قدرت تعقّل در هر دو جنس وجود دارد، ولي در مرد به لحاظ اينكه مانع كمتر مي باشد، اقتضاي تعقّل بيشتر است. مطالب به دست آمده در علوم جديد نيز اين توجيه را تأييد مي كنند. اين علوم عوامل متعددي را در تفاوت ادراك مؤثر مي دانند. از جمله اين عوامل، علاقه و رغبت هاي شخص ادراك كننده است.23

گرايش قوي تر زنان به امور عاطفي و احساس سبب مي شود از ميان محرّك هاي گوناگون، كه در برابرشان ايجاد مي شود و پديده ادراك در واقع پاسخ گويي به آن محرّك هاست، به محرّكي پاسخ گويند كه تناسب و سنخيت بيشتري با روح حساس و عاطفي شان دارد. در نتيجه، عاطفي بودن جنس مؤنث موجب مي گردد كانون توجه وي به امور مناسب و همسو با عواطف جلب گردد، در حالي كه مردان كمتر عاطفي اند و تأثيرگذاري اين عامل در آنان ضعيف تر است. تأثير اين تفاوت، گوناگوني ادراك مرد و زن را در پي دارد.

بررسي تفاوت زن و مرد در روان شناسي

حال كه پذيرفتيم تفاوت زن و مرد ناشي از تفاوت در حقيقت و سرشت آن ها نيست و از يك گوهر انساني مشترك برخوردارند، تفاوت هاي متعدد زن و مرد در ابعاد گوناگون جسماني، عاطفي و شناختي چگونه توجيه مي شوند؟ اين تفاوت ها مورد باور و تأكيد همه دانشمندان در رشته هاي گوناگون و از جمله روان شناسان مي باشند. حتي اين تفاوت ها را در تك تك سلوهاي بدني زن و مرد جاري و ساري مي دانند; مثلا، الكسيس كارل، فيزيولوژيست و پزشك مشهور، مي گويد: «اختلاف زن و مرد تنها به شكل ظاهري آن ها نيست، بلكه عميق تر است، كه از تأثير مواد مترشّحه غدد تناسلي در خون ناشي مي شود، به طوري كه تك تك سلول هاي بدن، به ويژه سلول هاي سيستم عصبي زن و مرد، نشانه جنسي بر روي خود دارند.»24

زيست شناسان بر اين عقيده‌اند كه زن و مرد تفاوت هاي بنيادي دارند. تفاوت هاي آن ها در درجه اول، ارثي مي باشند، نه محيطي. آن ها معتقدند: هر سلول بدن زن با هر سلول بدن مرد تفاوت دارد.25

الف. تفاوت هاي فيزيولوژيك

در زمينه تفاوت هاي تنكردي و جسماني زن و مرد، سخن بسيار است. پزشكان، فيزيولوژيست ها و زيست شناسان تحقيقات فراواني در اين زمنيه داشته و براي هر يك از دو جنس، مقياس ها و هنجارهاي معيّن و مشخصي به دست داده اند. در اين تمايزات و تفاوت ها، از دستگاه تناسلي و توليد مثل (كه اساسي ترين تفاوت جسماني بين زن و مرد است) گرفته تا طول عمر هر يك از دو جنس و دستگاه هاي عصبي، گوارشي، استخوان بندي و تنفس و خون مورد توجه و تحقيقات موشكافانه بسياري متخصصان اين رشته قرار گرفته اند. روان شناسان از جمله روان شناسان رشد با تكيه بر همين مباني و يافته هاي زيستي انسان و تفاوت ها و تمايزات زن و مرد، به تأثير اين تفاوت ها بر رفتار انسان و به تفسير تفاوت هاي رفتار عاطفي و شناختي زن و مرد پرداخته اند. در اينجا، فقط به نمونه هايي از گفته ها و يافته هاي فيزيولوژيست ها اشاره مي شود:

1. پيچيده تر بودن دستگاه تناسلي زن نسبت به مرد، تحوّلات هورموني و تغييرات آن در هر ماه در طول عمر زن، مسائلي همچون قاعدگي، آبستني، زايمان، شيردهي، يائسگي را پديد مي آورد و بر جسم و روان و كار و رفتار زن تأثير مي گذارد.26

2. هورمون ها، ميزان و نوع ترشّح آن ها در سوخت و ساز مواد مصرف شده توسط انسان، رشد اندام هاي گوناگون انسان، ايجاد حالت هاي هيجاني همانند پرخاشگري و حالت تهاجمي، مقاومت فرد در برابر ميكروب ها، فعاليت جنسي و ديگر ابعاد جسماني و نيز رفتاري و رواني هر يك از جنس زن و مرد تأثيرگذارند و تفاوت هاي بين زن و مرد را نمايان تر مي كنند.

3. بر اساس آمارها، طول عمر زنان 4، 7، 8 و 10 سال بيش از مردان است و به طور متوسط، آنان حدود 7 سال بيشتر از مردان زندگي مي كنند.27

4. در جهت شناخت فيزيولوژي زن و مرد، يافته ها و هنجارهاي طبيعي آزمايشگاهي قابل توجهي وجود دارند. اندازه متوسط برخي از ويژگي هاي خوني و هورموني در زن و مرد متفاوت است، به گونه اي كه مشاهده آنچه در بدن مرد طبيعي مي نمايد، در پلاسماي خون يا ادرار زن ـ مثلا ـ هشداردهنده است و مي تواند نشانه نوعي اختلال يا بيماري باشد.28

5. از نظر مغز و اعصاب نيز بين مغز زن و مرد تفاوت هايي قابل توجه وجود دارند. درباره اين تفاوت ها به لحاظ سلولي، حجم و اندازه، تعامل با هورمون هاي بدن و كاركردها، بررسي هاي دقيق زيادي صورت گرفته اند.

6. از نظر استخوان بندي نيز بين زن و مرد تفاوت هاي زيادي بيان شده اند، به گونه اي كه در پزشكي قانوني، از اين تفاوت ها به جنسيت فرد پي مي برند; مثلا، گفته اند: استخوان هاي جمجمه و لگن از نظر جنسيت، بيشترين تفاوت ها را دارند، به گونه اي كه از 90 درصد افراد، تنها با بررسي جمجمه و لگن، مي توان جنسيت آن ها را مشخص كرد.29

7. همين سان، در ديگر ابعاد جسماني همچون دستگاه ادراري، قلب و ريه و ديگر اندام هاي انسان نيز به تفاوت هاي بين دو جنس تصريح شده و از سوي محققان و دانشمندان و بخصوص فيزيولوژيست ها تحقيقات و بررسي هايي صورت گرفته اند.

ب. تفاوت در توانايي هاي شناختي

روان شناسان وقتي از توانايي هاي ذهني و شناختي انسان سخن مي گويند، به سراغ مفهوم «هوش» و كاركردهاي آن مي روند و به آنچه در ظاهر ادراكات آدمي، حاصل سازواره بدن، به ويژه فعاليت مغز و قشر آن است، «هوش» مي گويند. هوش را مي توان بخشي از فعاليت هاي نفس آدمي دانست كه از مرحله احساس تا مرحله فعل نمود دارد. هوش قسمتي از شخصيت و عالم مشترك فكر، عقل، معلومات و دانستني هاست و در واكنش هاي طبيعي اعمال عادي و كارهاي ارادي نقش دارد. انسان هوشمند احساس، درك و حافظه برتري دارد و روابط بين اشيا را بهتر درمي يابد واكنش هاي وي بجا و متناسب هستند و در مقابل هيجانات، انفعالات و عواطف، دقيق تر، ظريف تر و مؤثرتر عمل مي كند.30

برخي هوش را تركيبي از استعداد عددي (روابط و مسائل رياضي)، آمادگي رواني ـ كلامي (حضور ذهن و كاربرد هر سخن در جاي خود)، درك معاني (نقلي، عقلي، فلسفي و علمي)، حافظه، استدلال، فهم روابط فضايي و سرعت ادراك دانسته اند. بعضي نيز تعاريف ديگري از آن ارائه داده اند.

هوش به دو نوع «نظري» و «عملي» تقسيم مي شود. «هوش نظري» براي شناخت روابط و واقعيت ها به كار مي رود و در ميان نوابغ و فلاسفه و هنرمندان به صورت نمايان ديده مي شود. «هوش عملي» شناخت محيط زندگي و سازگاري آن است.

رابطه هوش با جنسيت

از جمله مسائلي كه هميشه مورد توجه روان شناسان بوده، اين است كه آيا هوش با جنسيت ارتباط دارد؟ در صورت ارتباط، ميزان هوش در كدام يك از دو جنس بيشتر است؟ با آنكه تحقيقات كمّي و كيفي زيادي در اين باره صورت گرفته، ولي به لحاظ پيچيدگي موضوع، پاسخ قطعي حاصل نشده و نتيجه بررسي ها از حد فرضيه فراتر نرفته است. در زمينه رابطه بين هوش و جنسيت، سه نظريه وجود دارند:

1. عدم تفاوت هوش بين زن و مرد

در اين ديدگاه، ادعا شده كه بهره هوشي كلي زنان و مردان تا حد زيادي مشابه و يكسان است. از تفاوت اندك برتري هوشي پسران بر دختران نيز مي توان چشم پوشيد; زيرا اين تفاوت از شرايط محيطي و عوامل اجتماعي ناشي مي شود.31

2. فقدان رشد عقلي در زنان

برخي در زمينه كاستي مغز و توان هوشي زن، به افراط گراييده و گفته اند. «زنان مغز ندارند; اگر سر كوچكشان را پر كنيم، از كار مي افتد. شناخت هاي فكري براي زن به بهاي از دست دادن ويژگي هاي زنانه ارزشمند پديد مي آيد. زنان با هوش نازا هستند و همه ناظران تأييد مي كنند كه زنان با هوش صفات و حالات مردانه دارند.»32

عدم رشد عقلي در برخي انديشه ها، از بزرگ ترين نقطه ضعف هاي شخصيت زن به حساب آمده است; امري كه به نااستواري و غيرقابل اعتماد بودن شخصيت وي مي انجامد و سبب مي شود دير يا زود نتواند معنويات و كمالاتي را كه به دست مي آورد، نگاه دارد و در اثر دخالت هاي عاطفي، عقل از مسير خودش انحراف يابد.33

از نظر دكتر پل زوليوس موبيئوس، ناتواني ذهني يا ضعف فكر زن نه فقط واقعيت، بلكه ضرورت است و نه تنها مواهب فكري زن از مرد كمتر است، بلكه آن ها را بسيار سريع تر از دست مي دهد. سر زن كوچك تر از سر مرد است و سر كوچك به طور طبيعي مغز كوچك را در خود جاي مي دهد. ضعف فكري او را از استدلال دور مي كند.34

در نظر اگوست كنت، «مرد براي انديشيدن ساخته شده است و زن براي دوست داشتن.»35

از نظر روسو، تقريباً تمام دخترها خواندن و نوشتن را با اكراه مي آموزند، اما كاربرد سوزن را هميشه داوطلبانه ياد مي گيرند. هيچ هنري را نه دوست دارند و نه ياد مي گيرند و هيچ نبوغي هم ندارند.36

از ديدگاه پرودون، زن حد وسط ميان مرد و دنياي حيواني است و به خودي خود، علت وجودي ندارد. او زماني كه هوش خود را به كار گيرد، زشت و ديوانه مي شود.37

پل بروكا مي گويد: نبايد از نظر دور داشت كه زن به طور متوسط، كم عقل تر و كم هوش تر از مرد است، و ممكن است درباره اين تفاوت مبالغه شده باشد، اما در هر حال تفاوتي واقعي است. بنابراين، مي توان فرض كرد كه كوچكي مغز زن در عين حال، تابع كهتري جسماني و كهتري فكري اوست.38

ژرژ ساند، كه خود زن است، زن را به طور ذاتي احمق مي داند، و لامند آن را مجسمه زنده حماقت به حساب مي آورد.39

ايپوليت تن مي گويد: اگر استدلال، انديشه و هوش را در اختيار زن بگذاريم مثل آن است كه چاقويي را به دست بچه بدهيم.40

3. تفاوت در توانمندي هاي هوشي

اين ديدگاه عامل جنسيت را در توانمندي هاي هوشي مؤثر مي داند و به امتيازات نسبي و برتر هريك از دو جنس در عوامل هوشي اشاره مي كند و آن ها را ناشي از عوامل زيستي و هورموني و مسائل وراثتي و امور طبيعي مانند ديگر تفاوت هاي موجود بين زن و مرد مي انگارد و ضمن آنكه محيط و عوامل اجتماعي و فرهنگي را در بروز استعدادها مؤثر مي شمارد، بر نقش مسائل فيزيولوژي، به ويژه هورموني، تأكيد ميورزد. در اين زمينه از نتايج برخي تحقيقات نيز كمك گرفته اند:

الف. جمجمه زنان و كودكان نازك تر از مردان است و حجمي حدود 10 درصد كمتر از جمجمه مردان دارد. اندازه مغز زنان كوچك تر و وزن آن سبك تر است. در عين حال، اگر از ارتباط بين اندازه مغز و هوش سؤال شود، با يافته هاي كنوني نمي توان پاسخ قطعي داد، هرچند گفته شده: ضريب همبستگي بين حجم مغز و بهره هوشي بين10تا30درصداست.41

ب. بر اساس يك فرضيه، ميزان هوش بر اثر ساختمان سلولي و شيميايي مغز افراد متفاوت است. تحقيقات نيز نشان داده اند كه لايه خارجي مغز نقش مهمي را در هيجان آدمي بر عهده دارد و چون در اين پديده رواني، زن و مرد متفاوتند و هيجانات در زن نمود بيشتري نشان مي دهند، مي توان دريافت كه دو جنس از اين نظر، تفاوت هايي دارند. بدين سان، برخي از تفاوت هاي دروني مغز بين دو جنس آشكار مي شوند و اگر توجه شود ميزان هوش با چين خوردگي هاي سطح خارجي مغز مرتبط است و نقش جنسيتي را نمي توان در آن ناديده گرفت.42

ج. درباره توانايي ها و مهارت هاي كلامي نيز باور غالب آن است كه دختران برتري اندكي بر پسران در اين زمينه دارند.43 در مرحله كودكي، دختران از پسران نسبت به تعداد يادگيري نخستين كلمات و ساختن جمله ها و اداي رسا و روشن آن ها، ميزان استفاده از كلمات، حفظ خزانه لغات، خواندن و خلّاقيت كلامي، نوشتن و هجّي كردن و نكات گرامري برتر به نظر مي رسند. آزمون هاي مربوط به كاربرد زبان و مهارت هاي كلامي اين مطلب را تأييد مي كنند.44

مخفي نماند گروهي نيز با توجه به تحقيقات اخير نظر داده اند كه تفاوت در توانايي هاي كلامي بين دختران و پسران در مقايسه با سه دهه گذشته كمتر شده است. از اين مطلب، مي توان نتيجه گرفت كه ممكن است اين تفاوت از عوامل محيطي و زمينه هاي فرهنگي ناشي شود.

اين نكته مهم نيز قابل توجه است كه برتري زنان در توانايي هاي كلامي از حد سيّالي كلام فراتر نمي رود و در درك كلامي و استدلال به آن (مانند قياس كردن) دختران بر پسران برتري ندارند. در آزمون هاي غيركلامي، تفاوت چشمگيري ميان دختر و پسر بروز مي يابد. اين تفاوت همواره (بجز آزمون رمزنويسي) به نفع پسرهاست.45

د. در تفاوت زن و مرد در هوش كلي، گفته شده: گرچه برخي نمره هوش بهر زنان و مردان را تا حد زيادي مشابه دانسته و گفته اند: شواهد مبني بر اينكه از نظر هوش كلي، يكي از دو جنس بر ديگري برتري داشته باشد، يافت نشده است و نابرابري هاي خاصي در بعضي از عوامل، يكديگر را خنثا و تعديل مي كنند، اما پيداست كه بعضي از استعدادهاي خاص در يكي از دو جنس قوي تر و رشد يافته تر از ديگري است.46

«هوش كلي» همان عوامل هوش است كه از مجموعه آزمون هاي كلامي و غير كلامي به دست مي آيد و توانايي عددي، رواني، كلامي، حافظه، استدلال، درك روابط فضايي و سرعت ادراك را شامل مي شود.47

پسران به طور نسبي در تجسّم فضايي، استعدادمكانيكي،استدلال هاي رياضي و منطقي بر دختران برتري دارند. برتري دختران نيز بر اساس گزارش ها در عوامل زيباشناسي (اشكال، رنگ ها، تصاوير)، توانايي هاي كلامي (تعريف كلمات) مهارت هاي يدي (دكمه كردن، نخ كردن) مورد تأييد است.48

با توجه به اين اظهارنظرها و اين مطلب كه تفاوت هاي فردي در هوش آشكارند و اشخاص گوناگون بهره هاي هوشي متفاوت دارند، برخي در تصوّر و تصوير كردن قوي هستند و استعداد بعضي براي يادگيري زبان زياد است; همچنين دسته اي از افراد حافظه قوي دارند و مي توانند واقعيت هاي مرتبط به همه چيز را در نظر بگيرند. نيز هوش تحت تأثير عامل وراثت است و ژن هاي متعدد به ميزان زياد، آن را مشخص مي كنند. حتي گفته شده است: هورمون هاي فرد در آغاز، رشد هوش را آسان مي سازند و تجويز آندروژن ها به افرادي كه از نظر وراثت ماده اند، بهره هوشي آن ها را به ميزان قابل توجهي از بهره هوشي ميانگين افراد ماده طبيعي بالا مي برد. اين موضوع ما را به اين گفته ديويد وكسلر نزديك مي كند كه گفته است «يافته هاي ما نويد همان چيزي است كه شاعران و داستان نويسان غالباً ادعا كرده اند و مردم عامي مدت هاست معتقدند، و آن اين است كه مردها نه تنها رفتاري متفاوت با زنان دارند، بلكه به صورتي متفاوت مي انديشند.»49

تفاوت توانايي هاي شناختي در طبقه بندي بلوم

به دليل آنكه توانايي هاي عقلي به مقدار زيادي با توانايي هاي شناختي مربوط مي شوند و زنان و مردان در توانايي هاي شناختي با يكديگر متفاوتند، براي تبيين، بجاست بيشتر اين موضوع با تأكيد بر طبقه بندي شناختي بلوم مورد توجه قرار گيرد.

بلوم اهداف تعليم و تربيت و يادگيري را به سه حيطه «شناختي»، «عاطفي» و «عملكردي» تقسيم كرد. حيطه شناختي را نيز به شش طبقه تقسيم نمود كه عبارتند از:

الف. دانش: شامل يادآوري (بازخواني بازشناسي) امور جزئي و كلي كه اين سطح مربوط به حافظه است. تحقيقات نشان مي دهند كه زنان از حافظه قديمي قدرتمندي برخوردارند و حافظه آنان دقيق و سريع است. خانم ها تمام جزئيات و ظرايف را درك مي كنند و از هر 100 محرّك، 90 محرّك را دريافت مي كنند و به حافظه مي سپارند، در حالي كه تعداد محرّك هايي كه مردان دريافت مي كنند كمتر است. از اين رو، دختران در دروس حفظ كردني قوي تر و موفق تر از پسران هستند و پسران در دروس رياضي قوي ترند.

ب. فهم: درك مطالب به گونه اي كه هدف اصلي مطلب موردنظر را بيابند و بفهمند، فهم است. از عوامل مؤثر در فهم بهتر، دانش، گذراندن تحصيلات دانشگاهي، سن و سال و موقعيت هاي طبيعي مناسب است. زنان در مقايسه با مردان، از نظر فهم سرعت كمتري دارند و شايد علت اينكه عمدتاً افراد برتر كنكور آقايان هستند، همين سرعت آنان در فهم است.

ج. به كاربستن: نسبت به فهم سطحي، به كار بستن پيچيده تر است و فرد بايد در اين قسمت، مفاهيم انتزاعي را در در زمينه هاي عيني به كار برد. به دليل آنكه زنان تفكر انتزاعي گسترده تري نسبت به مردان دارند و اجراي اين تفكر بسيار ريز و جزئي است و مردان كليات هر موضوعي را درك مي كنند، مردان به وقت كمتري براي پردازش نياز دارند. به همين دليل، سرعت تصميم گير آن ها سريع تر است. به هر حال، مردان به خاطر سرعت در پردازش اطلاعات و درك كلي مطالب، از سرعت بيشتري در كاربرد (به كار بستن) برخوردار هستند، ولي سرعت زنان در اين زمينه كمتر و دقتشان بيشتر است.

د. تحليل يا تجزيه: در اين مرحله، فرد يك مطلب را شكسته و به اجزاي كوچك يا عناصر تشكيل دهنده آن تقسيم مي كند. اين مرحله نياز به تمركز زياد دارد; زيرا هر جزئي بايد به نحوي منطقي با كل در ارتباط باشد. در مرحله «تجزيه و تحليل»، در نگاه اول به نظر مي رسد مردان از ديدگاه متمركز برخوردار بوده، قوي تر از زنان باشند; زيرا زنان جزئي نگرند، اما در فرايند تحليل، كارشناسان بر اين باورند كه مطالعه جزئيات بدون در نظر گرفتن رابطه آن ها با همديگر و با كل، موجب پريشاني فكر خواهد شد، در حالي كه مطالعه از كل به جزء قدرت تجزيه و تحليل را افزايش مي دهد. بنابراين، شايد بتوان گفت: در اين مورد زنان از مردان قوي ترند; زيرا زنان هوشياري با حواس باز دارند و مردان هوشياري با حواس متمركز و از اين رو، كمتر قادر به ايجاد تناسب اجزاي يك كل هستند.

هـ . تركيب: عناصر و اجزاي يك كل يكپارچه را كنار هم گذاشتن و طرح جديدي توليد كردن تركيب است; همان فعاليت ذهني كه به آفرينندگي يا «خلّاقيت» معروف است. قدرت خلّاق زنان به طور قابل ملاحظه اي ضعيف تر و محدودتر از مردان است. توجه به محيط آموزشي و شيوه زندگي و فرهنگ حاكم بر جامعه در بروز خلّاقيت نقش دارند. خلّاقيت مردان بيش از زنان است و در اين زمينه، مردان استعداد ذاتي دارند. حتي در خلّاقيت هاي ادبي نيز مردان درخشان تر از زنان هستند.

و. ارزشيابي: اين، مرحله داوري نتيجه گيري و قضاوت است. به دليل آنكه زنان تفكر جزئي گرا دارند، در مرحله ارزشيابي موفقيت كمتري نسبت به مردان دارند. آن ها براي استنتاج به سرعت انتقال و اطلاعات نياز دارند، و چون در اين زمينه دچار نقص و مشكل هستند، در نتيجه گيري نيز با مشكل مواجه خواهند شد. زنان در جزئيات زندگي فرو مي روند و به آن ها بها مي دهند و كمتر به مرحله تفكر فيلسوفانه مي رسند.

نتيجه‌گيري

در يك جمع بندي كلي مي توان گفت: در ماهيت و سرشت وجودي تفاوتي بين زن و مرد وجود ندارد و هر دو از گوهر انساني مشتركي برخوردار هستند. همچنين زن و مرد در هدف غايي آفرينش، اشتراك دارند نه آنكه يك جنس محور اصلي هستي باشد و جنس ديگر فرعي و يا طفيلي و هيچ كدام مقدّمه وجود ديگري نيست. هرچند با استناد به برخي متون ديني مي توان گفت: زنان عواطف و احساسات بيشتري در مقايسه با مردان دارند و ثانياً، از آنجا كه نقش مديريت در خانواده نيازمند اِعمال و نگرش منطقي و خردمندانه نسبت به قضايا در زندگي است، گذاشتن مسئوليت مديريت خانواده به عهده مرد نشانه رجحان نوع مردان در برخورداري از اين نگرش است. و در نتيجه مي توان به نوعي تفاوت ادراكي بين زن و مرد قائل شد. و البته اين تفاوت ناشي از قوّت خود مرد نيست بلكه معلول صفت تعقل در اوست. به عبارت ديگر، در هر دو قدرت تعقل وجود دارد ولي در مرد مانع ها كمتر است و اقتضاي تعقل بيشتر است. در روان شناسي نيز اين تفاوت را مي توان با مراجعه به توانايي هاي شناختي كه بلوم مطرح كرده است مورد تأييد و تأكيد قرار داد.

پي‌نوشت‌ها

1ـ مرتضي مطهّري، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، صدرا، ص 175.

2ـ ثريا مكنون و مريم صانع پور، بررسي تاريخ منزلت زن از ديدگاه اسلام و تطبيق الگوي صدر اسلام با جامعه كنوني، تهران، سازمان تبليغات اسلامي، 1374، ص 21 به نقل از: تورات.

3. Femanism.

4و5ـ مرتضي مطهري، پيشين، ص 181.

6ـ فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان، ج 3، ص 8.

7ـ فخر رازي، تفسير كبير، ج 4، ص 160.

8ـ بقره: 30.

9ـ حجر: 28ـ31.

10ـ يس: 6.

11ـ بقره: 34 و 35.

12ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، الميزان، قم، جامعه مدرسين، ج 4، ص 136.

13ـ شيخ حرّ عاملي، وسائل الشيعه، انتشارات آل البيت، ج 30، ص 352.

14ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، قم، دارالكتب الاسلاميه ج 16، ص 173.

15ـ همان، ج 4، ص 89.

16ـ «فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» (حجر: 28)

17ـ «لقد خلقنا الانسان في احسن التقويم.»

18ـ «هوالذي انشألكم السمع و الابصار و الافئده قليلا ما تشكرون.» (مؤمنون: 78)

19ـ «فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة التي فطر الناس عليها» (روم: 30)

20ـ «انا عرضنا الامانة علي السموات و الارض و الجبال فابين ان يحملنها و اشفق منها فحملها الانسان.» (احزاب: 72)

21ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ج 18، ص 90.

22ـ محمّدتقي مصباح، معارف قرآن، بخش حقوق، قم، مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني (ره)، 1378، ص 92و93.

23ـ استيفن پي رابينز، مديريت رفتار سازماني، ج 1، ص 203 و 204.

24ـ الكسيس كارل، انسان موجود ناشناخته، ترجمه پ، ص 100.

25ـ سيامك خدارحيمي و ديگران، روان شناسي زن، انتشارات مردمك، 1377، ص 4.

26ـ آسيموف آيزاك، اسرار مغز آدمي، ترجمه محمود بهزاد، تهران، علمي و فرهنگي، 1372، ص 118.

27ـ سيدهادي حسيني، كتاب زن، تهران، اميركبير، 1381، ص 107.

28ـ همان، ص 126.

29ـ گان كريستين، استخوان شناسي و مفصل شناسي، ترجمه صوفيا نقدي، انتشارات نخل، 1375، ص 4.

30ـ جمعي از مؤلفان، شناخت و سنجش هوش و استعداد تحصيلي، انتشارات دكتر فاطمي، 1361، ص 7.

31ـ پيره روژه، روان شناسي اختلافي زن و مرد، ترجمه حسين سروري، انتشارات جانزاده، 1370، ص 107.

3232و33ـ سيدهادي حسيني، پيشين، ص 216.

33

34ـ گري بنوات، زنان از ديد مردان، ترجمه محمّدجعفر پوينده، تهران، جام، 1377، ص 98.

35ـ همان، ص 81.

36ـ همان، ص 76.

37ـ سيد هادي حسيني، پيشين.

3838،39و40ـ همان، ص 217.

39

40

41ـ كالات جيمز، روان شناسي فيزيولوژيك، ترجمه اسماعيل بيابان گرد، انتشارات دانشگاه شاهد، ص 48.

42ـ جمعي از مؤلفان، شناخت و سنجش هوش و استعداد تحصيلي، 1361، ص 15.

43ـ پيره روژه، روان شناسي اختلافي زن و مرد، ترجمه حسين سروري، ص 50.

44ـ سيدهادي حسيني، پيشين، ص 230.

45ـ سيامك خدارحيمي، روان شناسي زنان، انتشارات مردمك، 1377، ص 140.

46ـ پيره روژه، روان شناسي اختلاف زن و مرد، ص 104.

47ـ ال. مان نرمال، اصول روان شناسي، ترجمه و اقتباس محمود ساعتچي، چ سيزدهم، تهران، اميركبير، 1375، ج 1، ص 261.

48ـ پيره روژه، روان شناسي اختلافي زن و مرد، ص 49.

49ـ سيدهادي حسيني، كتاب زن، ص 235 به نقل از: آيا به راستي مردان از زنان برترند.